

از درازنا و قدمت تاریخی جنگ‌های جنوب و غرب آسیا که بگذریم به نظر می‌رسد دست کم تمامی نبردهای یک دهه اخیر در این منطقه خلاصه می‌شوند در جنگ‌هایی که یک سرش مداخله امپریالیستی بود و سر دیگرش نیرویی ارتجاعی. گویی پس از سرکوب بهار عربی شبی نفرینی سرتاسر منطقه را درنوردید و هر صدای رهایی‌بخشی در میان دوگانه‌ی امپریالیسم-ارتجاع حتی اگر خفه نشد نهایتاً همچون بغضی در گلو، فروخورده ماند. تمامی نیروهای مترقی سرکوب شدند و کل تاریخ در این دوگانه فشرده شد. امپریالیسم و ارتجاع اگرچه در ظاهر مقابل هم به نظر می‌رسند اما در باطن بیش از هر آن چیز دیگری به هم یاری می‌رسانند. امپریالیسم وجود ارتجاع را بهانه می‌کند و با لفاظی درباره‌ی رسالت تاریخی «صدور دموکراسی» لشکرکشی‌اش به جایای جهان را مشروع جلوه می‌دهد و ارتجاع نیز خود را همچون یگانه بدیل امپریالیسم جا می‌زند و بدین سان جای پای خود را سفت می‌کند.

اما در میانه‌ی این هیاهو از یکی از رنج‌دیده‌ترین نقاط خاورمیانه، از نقطه‌ای دورافتاده در افغانستان، از ته دره‌ای سرسبز و شهره به مقاومت به یکباره صدایی بلند می‌شود که از آزادی و عدالت می‌گوید و پرچم مبارزه و مقاومت را بلند می‌کند. صدایی که نه عامل سلطه‌ی غرب است و نه هم پیمان نیروهای ارتجاعی. به نظرم راز ذوقزدگی ما از مقاومت پنجشیر و احمد مسعود نیز در همینجا فاش می‌شود. ما ذوق‌زده‌ایم چراکه از پس سال‌ها سرکوب و جنگ حال صدایی را پیدا کرده‌ایم که طنین فریادهای تاریخی خودمان را در آن باز یافته‌ایم. صدایی که در برابر استعمار از استقلال می‌گوید و در برابر استبداد از آزادی. صدایی که انگار تمامی قیام‌ها و رخدادهای گذشته را از متن تاریخ فراخوانده تا از آنها لشکری برای مقاومت مومنانه در برابر شیخ نفرینی امپریالیسم-ارتجاع بسازد و دقیقاً همین کیفیت امیدبرانگیز آن است که موجب تنهایی‌اش نیز می‌شود چون اگر همین دوگانه است که سرتاپای منطق موقعیت خاورمیانه‌ی امروز را می‌سازد پس تمامی توحش سیستمی در شکل‌های پیشامدرن و مدرنش در برابر صدایی که بخواهد از این دوگانه فراتر برود متحد می‌شوند و طالبان چه نماد خوبی برای این اتحاد است. درباره‌ی خصلت ارتجاعی طالبان که نیاز به توضیح خاصی نیست. همه چیز چنان عیان و عریان است که هر توضیحی خسته کردن خود است. اما پیوندهای گسترده‌ی طالبان با غرب را هم اگر تا ده سال پیش می‌شد لاپوشانی کرد امروز دیگر به قدری آشکار است که تنها یک جستجوی ساده تمامی خط و ربط‌ها را برای ما روشن می‌سازد. تطهیر طالبان پروژه‌ای بود که حدوداً از ده سال پیش در آمریکا به راه افتاد و مطلقاً منحصر به این یا آن دولت نبود. تحویل افغانستان به طالبان تنها آخرین پرده و در اصل پرده‌ی آشکار نمایش پنهانی بود که همچون سیاست راهبردی آمریکا در منطقه از ده سال پیش به راه افتاده بود. برای نشان دادن پیوندهای طالبان با سلطه‌ی کشورهای غربی نیازی نیست به سی سال قبل بازگردیم و یادآوری کنیم که آنها اولین بار با حمایت غربی‌ها تجهیز شدند کافی‌ست توجه کنیم که مذاکرات پنهانی و سپس علنی با طالبان پیش‌تر در دولت ترامپ آغاز شد و توافقات اولیه با این گروه در همانجا بدست آمد. دولت بایدن نیز همان سیاست‌ها را مویه‌مو ادامه داد تا امروز ارتش افغانستان بدون جنگ تسلیم شود؛ شاید دست‌یابی طالبان به تجهیزات جنگی و سلاح‌های آمریکایی هم بخشی از توافقات بوده است. همکاری گسترده شرکای منطقه‌ای آمریکا یعنی پاکستان و قطر با طالبان تا آنجا که پاکستان راساً در حال فرماندهی جنگ پنجشیر است نیز خود شاهدی بر پیوندهای نزدیک امروز طالبان با کشورهای غربی‌ست.

طالبان تغییر کرده است. طالبان امروز دیگر کالبد و پیکری‌ست که در آن تمامی توحش سیستمی غرب و شرق در هم تنیده‌اند و متحد شده‌اند. طبیعی‌ست در برابر این کالبد هیولانوش که تمامی نیروهای سرکوب‌گر جهان را در خود جمع کرده است مسعود و یارانش تنها

بمانند اما آنها لحظه‌ای پاپس نکشیده‌اند و از فریاد زدن دم‌به‌دم آزادی، عدالت و مقاومت خسته نشده‌اند. همه چیز به اسطوره‌ها می‌ماند. در زمانه‌ای که تمامی شخصیت‌های به اصطلاح ملی، کلاه خود را سفت دربر گرفته‌اند و از هر گوشه‌ی کشور فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند پسری کلاه پدر را بر سر گذاشته و از خارج از کشور برگشته تا قیام ملی علیه طالبان را سازمان دهد. او مستقیم به قلب دره پنجشیر می‌رود تا شاید مانند اساطیر، درون دره فانوسی پیدا کند و با آن تمامی نیروهای روشنایی را برای مقاومت در برابر لشکر تاریکی متحد سازد. به قول هلسوس هر دوره‌ی تاریخی به قهرمانان خود نیاز دارد و حتی اگر چنین قهرمانانی را نیابد اختراع‌شان خواهد کرد. انگار احمد مسعود هم اختراع شده است. او اختراع شده تا در پس سال‌ها سرکوب و فساد و کشتار در افغانستان همان کورسوی نوری باشد که شعله‌ی امید به آینده را زنده نگه می‌دارد. پسر احمد شاه مسعود نشان داد که اگر تاریخ همیشه دو بار تکرار می‌شود و حتی اگر بار اول همواره به صورت تراژدی باشد بار دوم در اندک لحظاتی می‌تواند نه کم‌دی بلکه در قالب حماسه ظاهر شود. این روزها حماسه‌ی افغانستان و پنجشیر در حال رقم خوردن است و طنین همین حماسه، حسی از زنده بودن و امکان زندگی را در دل تمامی مردم زنده کرده است. به راستی هم اصلی‌ترین کار حماسه همین زنده کردن میل به زندگی و قهرمانی‌گری در زمانه ملال و رخوت است. در زمانه‌ای که میان‌مایگان به سان دلچک‌هایی ادای قهرمانان را درمی‌آورند و مبارزه را یا به حفظ وضع موجود و یا به تبدیل شدن به کارمند فلان دولت غربی پیوند زده‌اند، مردم پنجشیر روح و هستی اصیل قهرمانی‌گری را دوباره زنده کرده‌اند و در پرتو آن تاریخ را به پیش می‌رانند. حالا دیگر پنجشیر تجلی یک هویت جمعی است. هویتی سیاسی که در روزگار قطعی اینترنت، بدون رسانه، با صدایی بریده‌بریده، از ته دره ما را به ساختن جهانی بهتر فرامی‌خواند. احمد مسعود تنها نام و نماد هزاران قهرمان پنجشیری است که این روزها در کوه و کمر با بربریت طالبانی مبارزه می‌کنند تا به ما خاطر نشان سازند که هنوز هم می‌شود به تقدیر سیاه تن نداد و با آن پنجه در انداخت.

تمامی جهان علیه دره‌ای کوچک متحد شده‌اند و مسعود و یارانش در برابر این هجوم، تجسم عینی این جمله‌اند که «آزادی را فقط با پذیرش به خطر انداختن زندگی می‌توان حفظ کرد» [1]. آنها زندگی خود را به خطر انداخته‌اند و با مرگ پنجه در پنجه شده‌اند اما نه برای باور به نوعی مرگ‌اندیشی بلکه از قضا برای حفاظت و حراست از زندگی. مقاومت آنها در جنگ، حال دست‌اندر کار است تا روح عظیم مقاومت مردمی و مدنی را که رفته‌رفته به خاموشی می‌گرایید جانی دوباره بخشد. تظاهرات و تجمعات مردمی در استان‌های مختلف افغانستان را می‌توان نمودی از تجلی همین روح مقاوم دانست. روح مقاومی که بی‌تردید زنان افغانستان پیش‌قراولان و سردمداران تحقق آن هستند. اگر بناست در حکومت طالبان زنان بیش از سایر گروه‌های اجتماعی تحت ستم قرار گیرند پس عجیب نیست که امروز هم رهبران اصلی مبارزه علیه طالبان آنها باشند. به راستی چنانکه بارها گفته‌اند هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست. در چند روز گذشته تصاویر درخشان زنانی که با سری نترس در برابر طالب‌ها ایستاده‌اند همه‌ی ما را مقهور شهامت و شجاعت آنها کرده است. حالا دیگر کم‌کم مردان نیز به این اعتراضات مدنی پیوسته‌اند و می‌رود که رفته‌رفته کلی انضمامی در قالب مقاومت ملی شکل بگیرد و این همان خواسته‌ای است که احمد مسعود و مبارزان پنجشیری نیز نوید آن را داده‌اند.

مسعود در نوشته و گفته‌هایش چند بار تاکید کرده است که جنگ ما نه صرفاً جنگ پنجشیر بلکه جنگ افغانستان است اما به نظر می‌رسد او تواضع به خرج داده است چراکه جنگ آنها می‌تواند جنگ بیداری دوباره‌ی امید به آینده‌ی منطقه باشد. در وضعیتی که سپاه طالبان مجهز به تسلیحات آمریکایی، خلبان‌ها و کماندوهای پاکستانی و پیاده‌نظام چندملیتی است شاید خوشبینانه باشد اگر در کوتاه‌مدت انتظار پیروزی‌های نظامی بزرگ از مقاومت پنجشیر داشته باشیم و همچنین درحالیکه به نظر می‌رسد طالبان تمامی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای

را نسبت به نرمال! بودنش قانع کرده است قاعدتا مقاومت مدنی زنان و مردان افغانستانی هم نیاز به زمان بیشتری برای پیروزی عینی دارد به‌رغم اینها اما پیروزی اصلی مقاومت ملی افغانستان فراتر از فتح یا شکست در میدان نبرد در آنجاست که از پس سال‌ها سرکوب و هجوم سیاهی در منطقه به ما یادآوری می‌کند که هنوز می‌توان به جهانی دیگرگون اندیشید و برای ساختن آن جنگید. مقاومت افغانستان این روزها همچون یک جرقه است. جرقه‌ای که ممکن است خاموش شود یا به آتشی روشنایی بخش تبدیل شود اما به هر حال نباید فراموش کنیم که این جرقه حتی برای یک لحظه هم که شده جهان ما را روشن کرده است. این جرقه لحظه‌ای جهان را روشن ساخت و به ما یادآور شد که جهان همواره اینطور نبوده و قرار هم نیست همیشه اینطور بماند. می‌توان به جهان‌هایی دیگر اندیشید و برای ساختن آنها جنگید. جهان‌هایی که آزادی، استقلال و عدالت قاعده آنها باشند .